جلسه 272

دوشنبه 25/09/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

# فی بحث الضد

بحث راجع به اقتضاء امر به شء نسبت به ضدش هست.

کلام واقع می شود تارة در ضد خاص، و اخری در ضد عام.

ضد خاص یعنی امر وجودی که قابل اجتماع با واجب نیست. مثل نماز نسبت به ازاله. امرٌ وجودیّ یمتنع اجتماعه مع وجود الواجب. و یا غسل جنابت هنگامی که وقت تنگ است و این آقا باید تیمم کند و نماز بخواند، اما رفت غسل کرد و حداقل بخشی از نماز در داخل وقت انجام نشد. اگر تیمم می کرد هر دو رکعت نماز صبح را در داخل وقت درک می کرد، اما با این غسل جنابت که انجام داد فقط یک رکعت را در داخل وقت درک کرد. بحث واقع می شود که این غسل جنابت ضد خاص واجب است. واجب الصلاة فی الوقت مع التیمم هست و این غسل جنابت ضد او است. آیا این غسل صحیح است یا صحیح نیست. این می شود ضد خاص.

ضد عام، عبارت است از نقیض واجب.

پس تارة بحث می کنیم که آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص که امر وجودی هست و لا یجتمع مع الواجب هست یا نیست. و تارة بحث می کنیم که آیا امر به شیء مقتضی نهی از ضد عام یعنی نقیض واجب هست یا نیست. یعنی آیا امر به شیء مقتضی نهی از ترک او هست که ضد عام می باشد یا نیست؟

## ضد خاص

اما راجع به اقتضاء الامر بالشیء للنهی عن ضده الخاص، این بحث، بحث مهمی هست و در فقه هم مطرح است.

### مستفاد از ادله

صاحب عروه در کتاب الحج مسأله 110 فرعی را مطرح می کند راجع به اینکه کسی مستطیع بود وباید حج واجب به جا می آورد، اما بجای حج واجب حج مستحب بجا آورد، یا حج مستحب نیابی برای دیگران، و یا حج مستحب برای خودش. گفت امسال بروم به نیت حج مستحب حج بجا بیاورم تا وارد بشوم و مسائل را یاد بگیرم، سال دیگر حج واجب بجا بیاورم. آیا این حج مستحب که امسال بجا آورد صحیح هست یا صحیح نیست؟

صاحب عروه می فرماید المشهور البطلان. آن شخصی که با وجود اینکه مستطیع است حج واجب را ترک می کند و مثلا حج نیابی بجا می آورد، مشهور گفته اند باطل است بلکه بر این مطلب ادعای اجماع شده است. ولکن صاحب مدارک در بطلان تردید کرده است.

صاحب عروه می فرماید: مقتضای قاعده این است که صحیح باشد. بعد توضیح می دهد می گوید: درست است که ما امر داریم به حجة الاسلام نسبت به این مکلف، امر فعلی داریم به حجة الاسلام، اما امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست. نهی نداریم از حج نیابی او.

برفرض امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص باشد، نهی داشته باشیم نسبت به این حج نیابی، اما این نهی، نهی غیری است، و النهی الغیری لا یقتضی الفساد.

بعد فرموده است: فرق می کند این مثال با مثال صوم مستحب در ماه رمضان. اگر کسی در ماه رمضان بجای اینکه روزه واجب را بگیرد برود و روزه مستحب بگیرد یا روزه قضاء دیگران را بگیرد، این روزه باطل است، نه از باب اینکه امر به صوم شهر رمضان مقتضی نهی از ضد خاص هست، بلکه بخاطر اینکه زمان لا یسع لغیره. اصلا زمان یعنی ماه رمضان شرعا ظرف برای صوم غیر ماه رمضان نیست. ولذا در ماه رمضان اگر روزه ماه رمضان نگیرید هیچ روزه دیگری نمی توانید بگیرید. ربطی به بحث حج ندارد. حج واجب بر مستطیع معنایش این نیست که این سال و این زمان شرعا دیگر ظرف برای حج نیابی دیگران مثلا نیست. ما همچنین دلیلی نداریم که لا یسع هذه السنة لحج غیر حجة الاسلام. چون سال استطاعت شما هست، لا یسع هذه السنة لحجة اخری، ما همچنین دلیلی نداریم. بله در ماه رمضان دلیل داریم. حالا دلیل این است که ادعای اجماع کرده اند، گفته اند شهر رمضان لیس ظرفا لصوم آخر. حتی اگر کسی مسافر بود، سافر الی المدینة المنورة فی شهر رمضان و قصد ده روز هم نکرد. صوم رمضان بر او واجب نیست، اما مشهور فرموده اند حق ندارد آن روزه مستحب در مدینه منوره را در حق مسافر که صوم ثلاثة ایام لقضاء الحاجة که در حق مسافر هم مشروع است آن صوم را بگیرد. چرا؟ برای اینکه ماه رمضان است. ماه رمضان اگر در مدینه آمدی قصد ده روز نکردی دیگر روزه نگیر. صوم ثلاثة ایام لقضاء الحاجة برای ماه رمضان نیست. یا کسی بگوید صوم مندوب فی السفر را من نذر می کنم، نذر می کنم که در سفر صوم مندوب بگیرم. ماه رمضان است، روزه ماه رمضان که مشروع نیست بر مسافر، نذر می کن صوم مندوب فی السفر را. می گویند نمی شود. چون زمان لا یسع، زمان شهر رمضان لا یسع لصوم آخر.

صاحب عروه می فرماید: این ربطی به بحث ما ندارد. امسال حج واجب به گردن تو بود بجا نیاوردی حج نیابی بجا آوردی، دلیل نداریم که این زمان لا یسع للحج النیابی شرعا.

بعد صاحب عروه می فرماید: روایتی هست این روایت ولو مربوط به بحث اصولی نیست ولی من روایت را می خوانم چون بعدها یک ارتباطی با بحث ما پیدا خواهد کرد. ما روایت داریم در همین حج نیابی از شخصی که مستطیع هست. علماء شدیدا اختلاف دارند که مراد از این روایت چیست؟

صاحب عروه و آقای خوئی فرموده اند: مراد چیزی است، حضرت امام قده و مرحوم آقای اراکی معنای دیگری کرده اند. آن هم روایت معتبره سعد بن ابی خلف و همینطور صحیحه سعد الاعرج است: وسائل الشیعه باب 5 از ابواب النیابة فی الحج حدیث 1 و حدیث 3، روایت این است:

«عن ابی الحسن موسی علیه السلام: الرجل الصرورة یحج عن المیت؟ قال نعم (آیا کسی که قبلا حج بجا نیاورده است می تواند از میت حج بجا بیاورد؟ فرمود بله) إذا لم یجد الصرورة ما یحج به عن نفسه. (یعنی در صورتی که این صروه مستطیع نباشد. فإن کان له ما یحج به عن نفسه (اگر این صروره مستطیع بود) فلیس یجزئ عنه حتی یحج من ماله (حج نیابی از آن شخص مستطیع مجزی نیست)».

اختلاف شده است، صاحب عروه وبرخی از بزرگان فرموده اند ضمیر برمی گردد به نائب. یعنی لیس هذا الحج النیابی مجزئا عن النائب. فکر نکنید که نائب حق دارد با اینکه مستطیع است حج واجب خود را رها کند وبرای منوب عنه حج بجا بیاورد. نخیر، اینکار جائز نیست و از حج واجب نائی هم مجزی نیست. این تفسیر صاحب عروه.

حضرت امام و مرحوم آقای اراکی ضمیر را برمی گردانند به منوب عنه یعنی میت، یعنی فإن کان له ما یحج به عن نفسه فلیس یجزئ عنه أی عن المیت. این حج نیابی که این مستطیع بجا می آورد مجزی از منوب عنه نیست.

ولذا طبق این تفسیر دوم روایت معتبره سعد بن ابی خلف و صحیحه سعد العرج دلیل بر بطلان حج نیابی است از این شخصی که خودش مستطیع است وبرای خود حج بجا نیاورده است. طبق تفسیر دوم این می شود که حج این شخص صروره مجزی نیست از آن منوب عنه مگر اینکه ابتداء این آقا برای خودش حج بجا بیاورد سالهای بعد برای منوب عنه حج بجا بیاورد. اما اینکه همین امسال بخواهد برای منوب عنه حج بجا بیاورد، نه این مجزی نیست.

اما طبق تفسیر صاحب عروه می شود فلیس یجزء عن النائب. آقای نائب تو حق نداری با وجود امر به حجة الاسلام مشغول بشوی به ضد او. نه اینکه ضد واجب نهی دارد. نخیر، عقلا حق نداری مشغول بشوی به ضد خاص واجب. و الا ضد خاص واجب نهی ندارد، اما مجزی و مبرئ ذمه شما در انجام وظیفه نیست. مثل این می ماند که یک آقایی می گوید من بجای انجام واجب اهم بروم سراغ واجب فالاهم. می گوئیم لا یجزئک ذلک، یا لیس من حقک ذلک. نه اینکه این واجب فالاهم نهی دارد. نخیر. مجزی در اداء وظیفه شما نیست. اداء وظیفه به این است که بروی واجب اهم را انجام بدهی.

سؤال وجواب: لا یجزی ذلک.

این فرعی است که بعدها هم ممکن است ما به او نیاز پیدا کنیم.

اقول: به نظر ما این دو روایت معتبره به احتمال قوی لولا دعوی الظهور همان فرمایش صاحب عروه را بیان می کنند که لیس یجزئ عنه -أی عن النائب- حتی یحج من ماله. ذیل روایت هم هست که: و هی تجزی عن المیت. و این حج آقای مستطیع از جانب میت، مجزی از میت هست.

حضرت امام این ذیل را توجیه می کنند، مراجعه کنید به تعلیقه عروه. بحث را دنبال نمی کنیم. اجمالا ما مقتضای قاعده را می خواهیم بررسی کنیم، و این را عرض کنیم که این دو روایت معتبره ولو مفادش این است که شما مشغول ضد واجب نشوید، اما نمی خواهد بگوید شما نهی دارید از ضد واجب. نه، خلاف وظیفه عقلیه است اشتغال به ضد واجب. شبیه آیه فذروا البیع، "إذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و ذروا البیع". عرفا از این ذروا البیع نهی تکلیفی از بیع استفاده نمی شود. درست است که گفته اند بیع وقت النداء نهی دارد، اما این مثال اصولی و فرضی است. از نظر فقهی وقتی می گویند آقا اذان نماز جمعه را اعلام کردند بشتاب به سمت نماز جمعه و خرید وفروش را رها کن، متفاهم عرفی از ذروا البیع نهی تکلیفی از بیع نیست. ولو ضد واجب است و خطاب نهی دارد، اما این را عرف حمل می کند بر ارشاد به وظیفه عقلیه، که آقا بجای اینکه مشغول کار دنیا بشوی برو سراغ انجام واجب. نه اینکه شما هم واجب است نماز جمعه بروید و هم حرام است مشغول بشوید به بیع در وقت وجوب نماز جمعه. ظهور ندارد خطاب ذروا البیع در نهی مولوی. بلکه یک بیان عرفی است، یک کسی دارد تلویزیون نگاه می کند نمی رود نان بخرد، می گوئید تلویزیون نگاه نکن برو نان بخر، نه اینکه تلویزیون نگاه کردن نهی دارد. این ارشاد است به اینکه این را رها کن برو انجام واجب بده.

این راجع به استظهار از این ادله.

### بحث اصولی

اما بحث اصولی: در رابطه با اقتضاء امر بالشیء للنهی عن ضده الخاص وجوهی ذکر شده است برای اثبات نهی از ضد خاص نهیا غیریا. نهی نفسی مسلم نیست، که شخص دو عقاب بشود هم بر ترک واجب و هم بر اشتغال به ضد واجب. بحث در نهی غیری است از ضد واجب.

سؤال وجواب: صاحب عروه گفت النهی الغیری لا بقتضی الفساد. ... اگر کسی بگوید که امر به شیء مقتضی نهی از ضد است، آنوقت این نهی از این ضدی که عبادت هم هست مثل غسل جنابت و حج نیابی، این نهی گفته می شود که مقتضی فساد عبادت است، یا بخاطر اینکه متعلق نهی مبغوضٌ و البغوض لا یصلح لأن یکون عبادة. یا بخاطر آن چیزی که شیخ بهائی گفت، گفت نهی لااقل با امر جمع نمی شود. وقتی شما نهی دارید از این ضد واجب، از این غسل جنابت که ضد واجب است در ضیق وقت، یا از حج نیابی که ضد حج واجب است، وقتی شما نهی داشتید ولو این نهی کاشف از مبغوضیت متعلقش نباشد چون نهی غیری است، ولکن با امر به او جمع نمی شود. بلکه شیخ بهائی فرموده است نیاز به نهی هم نیست. حتی اگر گفتیم امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص نیست، ولکن مانع از تعلق امر فعلی به او هست، نمی شود هم مولا به من بگوید برو نماز با تیمم بخوان، و هم به من بگوید برو الان غسل جنابت بکن. ولذا شیخ بهائی گفته است حتی اگر ما قائل نشویم به اینکه امر به شیء مقتضی نهی از ضد خاص است ولی امر وجوبی به شیء با امر به ضد خاص جمع نمی شود، چون می شود طلب الضدین. و وقتی امر به ضد خاص نداشتیم، آنوقت نمی تواند عبادت واقع شود چون قوام عبادت به قصد امتثال امر است. اینها اشکالاتی است که باید در این بحث بررسی کنیم.

### ادله اثبات نهی غیری ضد خاص واجب

سه دلیل برای اثبات اینکه ضد خاص واجب متعلق نهی غیری هست ذکر شده است که ما بررسی می کنیم:

#### دلیل اول (ادعای وجدان)

دلیل اول: یک وجه وجدانی است. گفته می شود انسان به وجدان خودش که مراجعه می کند می بیند که وقتی حب شدید داشت به یک فعلی به نحوی که راضی به ترک آن نیست، از ضد آن فعل تنفر دارد. شما اگر ببینید که مکلف بجای اشتغال به انقاذ غریق آمده است و مشغول نماز مستحب است، مشغول تماشای فیلم است، نفس بشریه نسبت به اشتغال به این ضد واجب بغض دارد ولو بغضا تبعیا. ولذا نهی می کند به پسرش می گوید جمع کن این بساط را، تلویزیون را خاموش کن برو مشغول انقاذ غریق بشو. ادعا می شود که این یک امر وجدانی است که انسان وقتی می بیند که شخصی بجای انجام واجب مشغول بشود به ضد آن، انسان نسبت به این ضد واجب بغض پیدا می کند، مخصوصا در جایی که داعی این مکلف از ترک واجب انجام این ضد باشد.

بعضی ها حال ندارند واجب را انجام بدهند، این آقا انقاذ غریق نمی کند، می گوید من از اینکه بروم داخل آب خوشم نمی آید و انقاذ غریق نمی کنم، می آید بجای انقاذ غریق مشغول نماز می شود. اما شخصی هست که بخاطر این نماز ترک می کند آن واجب را. گفته می شود در اینجا وجدان بشری شهادت می دهد که مولا نسبت به اشتغال به این ضد واجب بغض دارد، در صورتی که داعی بر ترک واجب اشتغال به همین ضد باشد.

پس وجه اول این است که گفته می شود نفس بشر وقتی حب لزومی پیدا کرد نسبت به یک فعلی، بغض لزومی پیدا می کند به آن چیزی که ضد او است و منافر با او است در وجود و در وجود با او جمع نمی شود مطلقا مخصوصا در جائی که داعی بر ترک واجب اشتغال به این ضد باشد. ولذا نهی هم می کند مولا، می گوید لا تشتغل بهذا الفعل المستحب، بل اشتغل بالواجب. در روایت هم داریم که اگر نوافل اضرت بالفرائض نوافل را ترک کنید. «إذا اضرت النوافل بالفرائض فافضوها».

اقول: به نظر ما این وجه تمام نیست. چرا؟ برای اینکه وجدانا نفس بشری می تواند نسبت به دو تا ضد حب داشته باشد. فقط امکان اینکه هر دو را با هم انجام بدهد نیست. شما هم حب دارید که ابن مولا را انقاذ کنید و هم حب دارید أخ مولا را انقاذ کنید. وخود مولا هم نسبت به هر دو حب دارد، منتهی امکان انقاذ کلیهما معا نیست، ولذا مولا امر می کند به انقاذ ابنش. نه اینکه نسبت به انقاذ برادرش بغض دارد. بغض ندارد. حالا درست است که واجب غیر اهم است در این مثال، یا در مثال زیارت امام حسین رفتن در روز عرفه برای کسی که مستطیع است و باید حج برود، این مستحب است و مزاحم واجب است، اما مولا بغضی نسبت به این ضد واجب وجدانا ندارد. می گوید در این مثال انقاذ عبد من هیچ بدم نمی آید از انقاذ عبد. من از انقاذ ابن خودم خوشم می آید، از ترک او هم بدم می آید که ضد عام واجب است. اما از اشتغال به انقاذ عبد من هیچ تنفر و بغضی نسبت به آن ندارم.

سؤال وجواب: ترک واجب مبغوض، اما این آقا مشغول شده است به یک فعل آخری که او هم فی حد نفسه مصلحت دارد. بجای اینکه برود حج رفت کربلا، با اینکه مستطیع بود. آیا وجدانا مولا نسبت به زیارة الحسین علیه السلام بغض تبعی دارد؟ نه، چرا بغض تبعی داشته باشد؟

البته من منکر نیستم که فی الجمله بعض نفوس بشریه این حالت برایشان حاصل بشود. مثل چی؟ مثل مادری که می بیند که از وقتی که فرزند پیدا کرد اصلا دیگر نظر شوهرش از او دور شده و همه اش به فکر فرزندش هست. این چه بسا ممکن است باعث بشود که از آن فرزند هم کینه به دل بگیرد، بگوید تو قدمت بد بود از وقتی تو آمدی دیگر این آقا به ما توجهی نمی کند. بله مناشئ حب و بغض که مشخص نیست، افراد مختلفند. اما آیا وجدانا مستلزم هست حب لزومی به یک شیء نسبت به بغض لزومی نسبت به فعل ضد او؟ نخیر. بله قبول دارم گاهی این حالت پیش می آید مخصوصا در خانمها. اما آیا وجدانا لا ینفک عنه؟ وجدانا شما دوست دارید که زید برای شما آب بیاورید و شدیدا هم تشنه هستید. این آب را می برد برای برادر شما. آیا نسبت به اینکه آب را به برادر شما می دهد شما بغض دارید؟ دلیلی بر این نداریم.

بله آنچه که هست این است که شما از نیاوردن این آب به نزد خودتان بغض دارید، می گوید چرا آب به نزد من نیاوردی. اما نسبت به اینکه آب را نزد برادرم بردی من ممکن است بگویم نبر، اما این امر به نبردن من ناشی از بغض نسبت به آب بردن نزد برادرم نیست.

برفرض شما بفرمائید که بغض تبعی به ضد واجب هست، ما عرضمان این است که برفرض هم این باشد اما به نحو ترتب برای کسی که اگر این ضد را هم انجام ندهد دلیل نمی شود که بیاید واجب را انجام بدهد. این آقا واجب را ترک می کند، حالا که واجب را ترک کرده، مولا بالوجدان می تواند به او بگوید حالا که تو واجب را ترک کردی برو سراغ این ضد واجب و این ضد واجب را انجام بده بلکه مصلحت او را استیفاء کنی. حالا که تو انقاذ نکردی ابن مولا را و واجب اهم فوت می شود، برو انقاذ کن برادر مولا را که مصلحت ملزمه این واجب غیر اهم فوت نشود.

بقیة الکلام انشاءالله فردا.